

تلازم احیای دین و تأسیس حکومت دینی

سخنرانی آیت... یزدی

چکیده

برای توضیح عنوان "احیای دین" باید ابتدا باید مفهومی از دین و مرگ و زندگی آن را مطرح ساخت و در مراحل بعد بررسی کرد که زنده کننده این مفهوم کیست و زنده کردن آن در مواقعی که به خطر می افتد چگونه است. دین مفهومی شامل است، و فقط مسائل اخلاقی نیست؛ دین، اقتصاد، سیاست و حکومت دارد و با ورود در مسائل حکومتی، طبعاً اختیارات و شئون حکومت مطرح می شود. دین وقتی حیات دارد که همه جا حضور داشته باشد. اگر این حضور همگانی از آن گرفته شود و در محدودیت قرار گیرد، حیات آن به مخاطره افتاده است. اصولاً مرگ دین بیشتر تدریجی است و اگر مراقبتها باشد زودتر می توان پیشگیری کرد، و برای حفظ حیات آن اقدام نموده؛ در غیر این صورت احیای سخت تر و مشکلتر خواهد شد. برای بیمار کردن حیات دینی اولین راه، نفوذ در رجال دینی، حکام، فرماندهان، شخصیت‌های رده اول و سپس نفوذ در فرهنگ، عامه است. در ادامه با اشاره به تاریخ حماسه عاشورا و مراحل آفت زدگی جامعه اسلامی در عصر بعد از پیامبر اکرم (ص) نقش امام حسین (ع) در احیای دین تبیین شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على آلائه و الشكر على نعمائه و الصلاة و السلام على محمد و آله
 «ان الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة» حضرت ابا عبدالله الحسين (ع) چراغ
 هدايت و كشتی نجات است. البته اين تعبير در آن حديث معروف برای خاندان عصمت
 و طهارت صلوات الله عليهم اجمعين در آن حديث معروف «مثل اهل بيتي كسفينة نوح
 من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق» آمده است. علت اينكه اين تعبير در خصوص
 ابا عبدالله بطور جداگانه آمده، نقش خاصی است كه ابا عبدالله (ع) در هدايت و
 روشنگری امت اسلامی دارند.

موضوع بحث، احیای دین است. برای توضیح عنوان "احیای دین" ابتدا باید مفهومی
 از دین و مرگ و زندگی آن به دست دهیم و در مراحل بعد بررسی کنیم كه زنده کننده
 اين مفهوم کیست و زنده كردن آن در مواقعی كه به خطر می افتد چگونه است. اگر
 تفسیری از دین ارائه دهیم كه بر اساس آن، دین مجموعه اخلاقیات است و آداب و
 رسومی برای افراد تبیین می كند كه افراد با انجام این اعمال، عاقبت و زندگی آن جهانی
 خود را تأمین می كنند و اصولاً امور دنیایی در دین جایگاه خاصی ندارد و دین در
 مسائل و ارتباطات اجتماعی حضوری ندارد. دین مجموعه ای از معنویات و اخلاقیات
 است و بر اساس شایستگیهایی كه در نفوس وجود دارد، كسانی می پذیرند و كسانی
 نمی پذیرند. باران رحمت الهی بر سرزمین قلبها می بارد. آن قلبی كه شایستگی دارند
 می گیرند و ثمر خوبی می دهند و آنها كه نمی گیرند و انكار می كنند، نتیجه آن در قیامت
 ظاهر می شود. اگر کسی این مفهوم را برای دین قبول كند، مرگ و زندگی و احیای دین
 برای او معنا و مفهوم خاصی پیدا می كند، اما اگر دین مفهوم وسیعتری داشته باشد یعنی
 دین، تنها مجموعه ای از اخلاقیات و مسائل فردی نیست كه فقط برای پس از مرگ
 آمده باشد بلکه مجموعه ای است كه مسائل اجتماعی و سیاسی آن به مراتب از مسائل
 فردی و شخصی بیشتر است؛ در این صورت حیات دین به این معناست كه دین در
 زندگی و شئون اجتماعی مسلمین نمود داشته باشد.

اگر ما مجموعه مقررات، احكام و معارف دینی را بررسی کنیم، می بینیم كه به مسائل

اجتماعی و سیاسی و در حقیقت به زندگی جمعی این جهانی توجه زیادی شده است. با این بینش مرگ و زندگی و احیای دین معنای دیگری پیدا می‌کند.

بر اساس اعتقاد ما دین مفهومی شامل است و فقط مسائل اخلاقی نیست. دین اقتصاد، سیاست و حکومت دارد و با ورود در مسائل حکومتی، طبعاً اختیارات و شئون حکومت مطرح می‌شود. موارد تعارض بین مسائل فرد و اجتماع، مسائل نظامی مثل جنگ و صلح و ده‌ها مسأله دیگری که به حکومت دینی و حاکمیت دین مربوط است، در آن مطرح می‌شود.

اعتقاد مسلمانان این است که پیامبر اسلام به خاطر همین مفهوم مبعوث شدند، ابلاغ و اجرا کردند. اسلام در مدینه با حکومت آغاز کرد؛ یعنی حضرت در مدینه نه تنها تبیین احکام الهی کردند بلکه حکومت نیز داشتند. البته به نظر ما حکومت اسلامی قبل از هجرت در مکه شروع شد. اسلامی که پیامبر خدا بر آن مبعوث شده بود و آن را ابلاغ کرد و اجرا فرمود، اسلامی بود که حکومت داشت؛ یعنی حضرت نه تنها پیامبر بود و دستورات خدا را ابلاغ می‌کرد "ما علی الرسول الا البلاغ"؛ بلکه حاکم و ولی امر بود. "النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم" در آیه "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول" که چندین بار در قرآن آمده به مسئولیت ولایتی پیامبر توجه شده است. پیامبر اکرم (ص) دستورات حکومتی فراوان داشتند، هم در جنگ و هم در صلح و حتی به عنوان فرمانده کل قوا تصمیم می‌گرفتند. قضیه صلح حدیبیه و دستور رهگیری قافله‌ای از کفار در تاریخ محرز است. ده‌ها دستور حکومتی در عزل و نصب مناصب و مقامات محسوس است. با توجه به این بحث باید این سؤال را مجدداً طرح کرد که حیات دین چیست؟ و این حیات چه وقت به بیماریها، ضعفها و خطرات مبتلا می‌شود و احیاناً به موت و مرگ می‌رسد تا نیاز به احیاء داشته باشد که آن را زنده کند و به حالت طبیعی خود برگرداند. حیات دین به این است که نمود زندگی جمعی و عمومی امت، نمودی اسلامی باشد. البته این بدان معنا نیست که تمام زوایای زندگی فرد فرد کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند صد در صد اسلامی باشد.

حیات دین با مفهوم مورد اشاره، حضور دین در همه شئون زندگی مردم، امت

اسلامی و هر اجتماعی است که به نام این دین شریف زندگی می‌کند. در چنین اجتماعی باید مظاهر دین در همه حوزه‌های اجتماعی اعم از اداری، فرهنگی، قضایی و سایر حوزه‌ها مشاهده گردد. تنها در این صورت است که دین زنده است. در صدر اسلام حداقل در زمان خود پیامبر اکرم این چنین بود. البته کسانی هم بودند که این روش را قبول نداشتند، یا منافقانه قبول داشتند و مرتکب برخی تخلفات و گناهان می‌شدند. پس اگر روزی مظاهر اجتماعی از ارزشهای اسلامی تهی شد به گونه‌ای که مساجد، حسینیه‌ها و تکایا خیلی گرم و آکنده از حضور مردم باشد ولی اعمال و رفتار و گفتار همان مردم با بسیاری از مقررات اسلامی مطابقت نداشته باشد، قهراً باید گفت این دین مرده است و در آستانه مرگ نهایی قرار دارد.

دین وقتی حیات دارد که همه جا حضور داشته باشد. اگر این حضور همگانی از آن گرفته شود و در محدودیت قرار گیرد، حیات آن به مخاطره افتاده است. برای احیای دین باید با استفاده از باقیمانده حیات آن، که در مسجد و حسینیه است، کاری بشود تا مجدداً همه شئون زندگی را فرا بگیرد. در این صورت دین احیا شده و آن کسی که چنین کاری را انجام دهد، احیاگر و زنده کننده دین است. این تعبیر اجمالی بود از اصل دین، حیات و مرگ آن و اینکه مفهوم احیای دین چیست.

چگونگی احیای دین

اکنون سؤال این است که اگر دین به بیماری مبتلا شد چگونه باید این بیماری را شناخت؟ چه کسانی این بیماریها را می‌شناسند؟ قبل از اینکه بیماری عضوی را فلج، و دین را از بخشی از جامعه حذف کند چه پیشگیریهایی باید انجام گیرد؟ اگر پیشگیری به نتیجه نرسید چه معالجه‌هایی باید کرد تا مجدداً دین به حیات اولیه‌اش برگردد؟

باید گفت مجموعه شرایط و ظروفي که جامعه در آن زندگی می‌کند در این بحث خیلی نقش دارد. برای نمونه در ماجرای ابوعبدالله‌الحسین (ع) جای تعجب است. حدود پنجاه سال از وفات پیامبر گذشته است و کسانی با قصد قربت به عنوان دین، و انجام وظیفه دینی از شهرهایی که رهبران دینی در آن شهرها حکومت می‌کردند برای کشتن فرزند رسول خدا آمدند. این حادثه چگونه است؟! آیا این بیماری ناگهانی پیدا شده؟

آیا می‌شود در طول یک شبانه‌روز یک جمعی را این‌گونه فاسد کرد؟ چگونه ممکن است سی هزار جمعیت، من رقم را کاری ندارم کمتر یا بیشتر، از شهری مثل کوفه که پایگاه حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) بوده است و بیشتر مردم آنجا با فرهنگ حکومتی علی آشنا بوده‌اند و صدای کلمات و جملات حضرت را در مسجد کوفه در گوش و قلبشان دارند به جنگ با فرزند علی اقدام کنند؟ در حالی که حسین (ع) شخصیتی ناشناخته نبوده بلکه در کنار علی (ع) در بسیاری از اجتماعات شهر کوفه حضور داشته، در بسیاری از جنگها فرمانده بوده و مسئولیت نظامی داشته است. آیا این سکنه قلبی برای حیات اسلام بود یا یک بیماری بود که به طور تدریجی در پیکر جامعه اسلامی وارد شده بود و حیات اسلام را تهدید می‌کرد و تنها یک علاج داشت. اصولاً مرگ دین بیشتر تدریجی است و اگر مراقبتها باشد زودتر می‌توان پیشگیری کرد و برای حفظ حیات آن اقدام نمود؛ در غیر این صورت احیاگری سخت‌تر و مشکلتر خواهد شد.

مسأله مهم ایجاد زاویه انحراف در تفکر دولتمردان و نزدیکان دولتمردان و منتقدان آن زمان بود و تفکر انحرافی آهسته آهسته به بدنه جامعه در یک سطحی، نه همه افراد جامعه، نفوذ کرد. وسایل ارتباطی امروز به راحتی اجازه نمی‌دهد که بتوان فرهنگ یک جامعه را گرفت و فرهنگ جدید به آن داد؛ اما در جامعه آن روز وضع اینگونه نبود. در آن موقعیت که وسایل انتقال حقایق و اخبار و ابزارهای تبلیغی وجود نداشت؛ طبعاً راحت‌تر می‌شد چنین کاری کرد. در زمان خلیفه دوم فردی به استانداری یکی از استانهای مهم کشور اسلامی گمارده می‌شود. ابتدا یک انحراف یا لغزش از مسیر ایجاد می‌شود و رفته رفته فاصله او با خط اصلی زیاد می‌شود و کار را به جایی می‌رساند که سیاست را به تعبیر علی (ع) به شیطنت تبدیل می‌کند. با استفاده از امکانات حکومت مرکزی و اختیارات حکومت استانی در جهت منافع شخصی و تحکیم موقعیت خود و در حقیقت آینده‌سازی برای خود و خاندانش می‌کوشد و به اصطلاح دنبال ریاست‌طلبی می‌افتد. از نقطه شروع تا نقطه اوج این انحراف ۴۰ سال طول می‌کشد. به هر حال رفتار و روش او کار را به جایی می‌رساند که ده سال تمام از این چهل سال، حسین بن علی (ع) به رغم این اعتقاد که اسلام در آستانه سقوط و مرگ قرار گرفته با همین حاکم مدارا

می‌کند. اعمالش را تأیید و امضا نمی‌کند اما درگیر هم نمی‌شود. مرکز این استان شام و حاکم آن معاویه است.

در ماجرای اعتراض و شورش مردم علیه عثمان، امیرالمؤمنین سلام... علیه برای پایان دادن به آن غائله، حتی بچه‌هایش را به صحنه فرستاد. با کشته شدن عثمان، مسئولیت حکومت اسلامی به حضرت علی(ع) محول شد و حضرت به طور رسمی حکومت را پذیرفت و هیچ شرطی را هم قبول نکرد (شرط عمل به سیره خلفا). اگر حکومت چهار ساله علی(ع) نبود، واقعاً الگویی برای نشان دادن حکومت اسلامی وجود نداشت. در مقام تئوری و مفاهیم، روایات، عنوانها و بحثهای زیادی موجود است، اما در عمل و شکل اجرایی مشکلات زیادی وجود دارد. شکل حکومت در مقام تئوری در کتاب و مجله و مقاله و روزنامه یک چیز است ولی همین شکل وقتی می‌خواهد عمل و اجرا شود در بسیاری موارد با مشکلاتی جدید درگیر می‌شود. درست مثل پیاده کردن نقشه بسیار عالی ساختمان روی زمینی که قبلاً ساختمان دیگری در آن بوده و فراز و نشیب بسیار دارد. این است که حکومت در شکل تئوری با حکومت در شکل اجرایی بسیار متفاوت است. امروز هم که ما خوشبختانه با حکومت اسلامی زندگی می‌کنیم و اسلام را در شعاع حکومتی‌اش داریم، شاید واقعاً ماهی نمی‌گذرد که حداقل یکی دو تا مسأله به وجود نیاید که در اجرا و عمل پاسخ می‌خواهد. اما پاسخها در فقه به گونه‌ای کلی گفته شده، در روایات کلی طرح شده است؛ به عبارت دیگر مبناها گفته شده، عناوین آمده است، اما پاسخ ساده و صریح را باید فقها بیان کنند.

بعد از شهادت علی(ع) امام حسن با معاویه نه تنها کنار نیامد بلکه اعلام جنگ کرد و نامه‌ها و مکاتباتی که بین حضرت و بین شام رد و بدل شده، نامه‌های بسیار تندی است و لحن مکاتبات رفته‌رفته شدید شده تا به مرحله‌ای رسیده است که همدیگر را به جنگ تهدید کردند و می‌رفت که آتش جنگ افروخته شود. همان استاندار که بعد از شهادت علی(ع) داعیه حکومت داشت با روشهای شیطانی از جمله فریب دادن، نفوذ، خریدن افراد، توزیع پول در میان اشخاص، وعده دادن جاه و ریاست به افراد و متنفذان و تهدید کردن بعضی از ضعفا، کار را به مرحله‌ای رساند که اصولاً در اردوگاه امام مجتبی(ع)

کاری قابل انجام دادن نبود؛ حتی مرکز حیات و در حقیقت فرماندهی کل و حیات خود امام حسن (ع) در مخاطره افتاد. طبیعی بود که در اینجا قرارداد ترک مخاصمه مطرح شد. بعضی از آن تعبیر به صلح و بعضی نیز تعبیرات دیگر می‌کنند. اما اگر در متن قرارداد دقت شود شاید مناسبترین تعبیر، ترک مخاصمه است. چون امام حسن (ع) شرایطی برای معاویه گذاشته بود، اگرچه او به این شرایط عمل نکرد که در تاریخ مذکور است. به هر حال ترک مخاصمه انجام گرفت و سالها امام مجتبی در حال ترک مخاصمه در مدینه زندگی می‌کرد.

امام حسین (ع) مدت‌ها در حیات معاویه با همان شرایط زندگی می‌کرد. شما ببینید وضعیت چگونه بوده است؛ بویژه در شام همه مردم سخت از حکومت تعریف می‌کردند و آن را بهترین نوع حکومت اسلامی می‌دانستند. در مسأله ولیعهدی و در حقیقت پیمان گرفتن از مردم، کسانی مأمور شدند و تبلیغ کردند و موافقت مردم را با پول، تهدید و... گرفتند. فرماندار مدینه به معاویه نوشت که اینجا مدینه است. مردم با بسیاری از معارف علی (ع) آشنا هستند و به این راحتی نمی‌توان گفت یزید ولیعهد و جانشین خلیفه است بخصوص که بسیاری وضع زندگی او را می‌دانند؛ او ظواهر اسلامی را رعایت نمی‌کند؛ در مجالس نامناسب شرکت می‌کند؛ شراب‌خواریها، قماربازیها و کارهای دیگر او را می‌دانند. معاویه تصمیم گرفت خود برای ارزیابی مدینه به آنجا سفر کند و مسأله ولیعهدی یزید را در سطح کشور قطعی بکند. وقتی وارد مدینه شد، به خانه همسر پیامبر، که از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و در مدینه زندگی می‌کرد، وارد شد. همسر پیامبر پرسید: برای چه به مدینه آمده‌اید؟ گفت: زیارت. گفت: هدف فقط زیارت است؟ گفت: علاوه بر آن کارهای دیگری هم داریم. مسأله مهم کشوری وجود دارد و به دلیل موقعیتی که شما در جامعه اسلامی دارید و مسلمانان به شما احترام می‌گذارند، می‌خواهم نظر شما را هم بگیرم. در این مسأله به من کمک کنید. گفت: مسأله چیست؟ گفت: ولیعهدی یزید است که من به استانها و شهرها و فرماندارها و مأموران دولتی ابلاغ کردم و آنان از مردم تعهد گرفتند. مسأله تقریباً تمام شده است تنها جایی که مانده این شهر است که به دلیل وجود فرهنگ عمیقتر دینی و علاقه‌ای که مردم

دارند با مشکل روبروست و می‌خواهم ببینم شما در این قضیه چه می‌کنید. آن‌طور که در تاریخ آمده، همین‌که همسر پیامبر از این مطلب اطلاع پیدا کرد، با برخورد خیلی خشن و خارج از آداب و احترامات به او گفت چگونه با داشتن چنین فکری به خانه من آمدی؟ سپس همسر پیامبر مطرح کرد که حسین (ع) قبول نمی‌کند، معاویه گفت بالاخره کاری می‌کنیم که قبول بکند و نهایتاً شمشیر فاصل است و قضیه را حل می‌کند. وقتی به اینجا رسید همسر پیامبر گفت از خانه من بیرون برو. آیا برای رضایت گرفتن ولیعهدی پسر ت آماده کشتن پسر پیامبر هستی؟ معاویه گفت: سعی می‌کنیم مصالحه بکنیم.

آن چیزی که من می‌خواهم از این قسمت تاریخ استفاده بکنم این است که افکار عمومی مسلمانها در آن زمان در سطح کشور اسلامی در چه مرحله‌ای بود که وقتی به استانداران و فرمانداران ابلاغ شد که باید برای ولیعهدی یزید از مردم پیمان بگیرد، چندان با مشکل روبرو نشدند ولی در مدینه، خود فرماندار گفت که اینجا به دلیل افکار عمومی، عملی نیست. از جمله شیظت‌های معاویه این بود که او ظواهر را حفظ می‌کرد. مورخان نوشته‌اند سخن حضرت علی (ع) که فرمود: اگر تقوا مانع نبود «کنت ادهی العرب» در باره همین مسأله است چرا که معاویه به گونه‌ای رفتار می‌کرد که همه او را مسلمان تمام می‌دانستند. ظواهر را خیلی حفظ می‌کرد ولی پشت پرده اشخاص را با پول، صحبت، مقام و تشویق خریده بود به گونه‌ای که نمی‌توانستند کنار بروند. برخی از نزدیکان علی (ع) نیز به معاویه می‌پیوندند و با او همکاری می‌کنند و تصریح می‌کنند که حق و دین و واقعیت و سعادت کنار علی (ع) ولی دنیا و زندگی و خوشگذرانی کنار معاویه است و ما به خاطر زندگی به شام آمدیم نه به خاطر دین.

برای بیمار کردن حیات دینی اولین راه، نفوذ در رجال دینی، حکام، فرماندهان، شخصیت‌های رده اول و سپس نفوذ در فرهنگ عامه است. از این راه‌ها زمینه‌ها مستعد و فعال می‌شود و کم‌کم به زمینه‌های بی‌تفاوتی تبدیل می‌شود. سپس می‌شود اعتقادات اجتماعی را گرفت و برد سراغ زندگی فردی و تا آنجا رساند که اعتقاد عمومی این می‌شود که "با حکومت نمی‌شود درگیر شد". "با مشت خالی نمی‌توان بر سندان کوبید". با رواج این فلسفه‌ها آن حیاتی که ما اشاره کردیم، یعنی حضور دین در همه مظاهر

اجتماعی، از آن گرفته می‌شود. اما این کار، یکروزه و دوزخه نمی‌شود، آن کسی که می‌خواهد با حیات دین مبارزه کند باید خیلی استاد باشد که از کجا شروع کند، با چه وسیله‌ای شروع کند و چگونه حرکت کند که احساس بیماری نشود. میکروبهایی که وارد بدن انسان می‌شوند و حیات او را مختل می‌کنند، قسمی از آنها به گونه‌ای هستند که حتی چند ماه، خود شخص هم متوجه نمی‌شود، ولی جهازهای حیاتی را تضعیف می‌کند و آهسته آهسته پیشروی می‌کند. یک وقت می‌بیند که یکی از این جهازها درست نمی‌تواند کار بکند. در این صورت برای معالجه، زمان بیشتری هم لازم است، معلوم هم نیست که به راحتی به حالت اول برگردد. حیات دین در جامعه نیز به معنایی که ما برای حیات دین گفتیم، اینگونه مبتلا به میکروب می‌شود. هرچه زودتر متوجه این میکروب بشوند و مقابله را شروع بکنند، پیشگیری است و هرچه دیرتر، مستهلی به بیماری می‌شود و معالجه سخت‌تر خواهد شد. بنابراین یکی از راه‌های ضعف و بیماری دین، نفوذ در مقامات عالی اجتماعی - سیاسی جامعه و بویژه حاکمان است.

لغزش یا انحراف در حاکمان به حدی در انحراف مردم مؤثر است که گفته‌اند: الناس علی دین ملوکهم مردم همیشه به بالادستان نگاه می‌کنند. اگر دیدند که آنها راجع به اموال عمومی اهمیت می‌دهند آنها هم اهمیت می‌دهند، یا خدای ناکرده در زندگیشان مظاهر اسلامی دارد ترک می‌شود و مظاهر غیر اسلامی می‌آید، آنها هم همین کار را می‌کنند. همانطور که در این قرون اخیر برای اسلام با همین نقشه عمل کردند و واقعاً از راه نفوذ در زندگی حاکمان بویژه به گونه‌هایی عمل کردند که ما می‌گوییم، چطور در ظرف ۶۰ سال کسانی از کوفه آمدند به جنگ امام حسین، چطور چنین چیزی می‌شود؟ ولی دیدیم در ظرف مثلاً ۱۰۰ سال کمتر یا بیشتر کار به جایی رسید که برخی از روحانیون عالی مقام اسلامی به نقطه‌ای رسیدند که تشکیک کردند اصلاً حکومت در اسلام هست یا نیست و وظیفه بررسی حکومت برای ما هست یا نیست. چون ما امکانی نداریم نباید اصلاً این مسأله را بررسی کنیم. مرحوم مقدس اردبیلی کتابی در فقه دارد با نام آیات الاحکام که در آن وقتی به باب جهاد می‌رسد می‌نویسد چون مورد ابتلا نیست و امروز ما نیازی به آن نداریم و نمی‌توانیم از آن بهره‌ای بگیریم، بهتر است که این بحث

را رها کنیم. مهمتر از آن بخش قضا و قضاوت است که از بخشهای حساس حکومت است اما در کتابهای فقهی به تمام زوایای آن پرداخته نشده است.

امام حسین (ع) اولین احیاگر دین اسلام

حیات دین به این است که در جامعه، دین در مظاهر زندگی آن جامعه حضور داشته باشد. اگر دین از مظاهر زندگی کنار رفت، سلامت آن به خطر افتاده، گاهی هم به مرگ می‌رسد. در زمان اباعبدالله الحسین به مرگ رسید «و علی الاسلام السلام» یعنی فاتحه اسلام را باید خواند. از اسلام چیزی باقی نمانده است. وقتی رئیس حکومت، شرابخوار و قمارباز است مدیریت کشور بر اساس رشوه و ربا و دزدی و دغل، وابستگی و ارتباط است و اصولاً به تعبیر امروز ما ارزشهای دینی هیچ‌کجا دیده نمی‌شود، در این صورت، اسلام حضور و حیات ندارد. در تاریخ اسلام و تاریخ احیای دین، اولین احیاگر دین امام حسین (ع) است. حضرت برای روشن کردن افکار عمومی دست با اقدام زد. حرکت امام حسین (ع) از آنجا شتاب بیشتری پیدا کرد که ایشان را به فرمانداری احضار کرده، گفتند شما باید با یزید بیعت بکنید. حضرت چه بکنند؟ آیا همانجا بماند تا به اصطلاح سر او را زیر آب بکنند و شایعه کنند که ایشان به طور طبیعی از دنیا رفتند. «فخرج منها خائفاً یتربق» حضرت تصمیم گرفت کاری بکند که دنیای اسلام را تکان بدهد و افکار عمومی را بیدار کند که این حکومت، حکومت اسلام نیست. حضرت، مخفیانه از مدینه خارج شد چرا که اگر حکومت اطلاع پیدا کند، ایشان را دستگیر، و برای ایشان محدودیت ایجاد می‌کنند؛ بنابراین به مکه آمدند به دلیل مصونیتی که آن شهر داشت. تقریباً سه ماه در مکه بودند. این سه ماه، آنطور که تاریخ منعکس کرده است، کار حضرت تبلیغ بود نه درس و نقل حدیث، و نه فقه و کلام. حضرت در مقابل سؤالات دیدار کنندگان اوضاع را شرح می‌داد و وظیفه هر کس را به تناسب درک سیاسی - اجتماعی اش معین می‌کرد تا اینکه افکار عمومی را آهسته آهسته تکان داد. اخبار به همه جا انتقال یافت. نامه‌هایی به حسین (ع) رسید و از حضرت دعوت شد. در نامه‌ها تصریح شده بود که اگر شما بیایید، ممکن است در سایه رهبری شما به هدایت برسیم و اسلام را نجات بدهیم. آنگاه حضرت به نامه‌نگاری پرداختند و در آنها اوضاع را

تشریح، و وظیفه را تعیین کردند. حضرت نامه‌ها را نوشتند و از افرادی دعوت کردند. کسانی هم اجابت کردند و آماده شدند. بتدریج حکومت هم وارد عمل شد و داستان کربلا اتفاق افتاد. راه‌ها را بستند، رفت و آمدها را کنترل کردند و جلو نامه‌ها و انتقال اخبار را گرفتند.

ابا عبدالله(ع) برای احیای اسلام، افکار عمومی را حرکت دادند حکومت به دلیل تسلطی که داشت مانع این کار می‌شد و این روشنگری عمومی به کندی پیش می‌رفت. حضرت راهی را انتخاب کرد تا در جامعه حرکتی ایجاد کند. مهم نیست که حضرت کشته شوند مهمتر آن است که مردم بیدار شوند و اسلام از این حالت بیرون بیاید و واقعاً این کار هم شد. با کشته شدن حضرت و طبعاً با اسارت اهل بیت ایشان، موجبات بیداری مردم فراهم آمد. حسین بن علی(ع) پسر پیامبر بود و همراه با تعدادی از اطرافیان‌شان کشته شدند. کشته شدن حضرت را نمی‌توان پوشاند. به هر حال، او از مدینه خارج شده بود از راه‌های معمولی حرکت کرده بود، سه ماه در مکه بود، با مردم تماس داشت، بویژه زمان خروج از مکه حرکتی فکری میان عامه مسلمانان، که برای انجام مراسم حج به مکه آمده بودند، ایجاد کرد. چرا حسین(ع) این کار را انجام می‌دهد؟ این چه وقت خروج از مکه است؟ اما جواب اصلی حسین(ع) این است که حکومت تصمیم گرفته است که در مکه حسین(ع) را به قتل برساند. حکومت می‌خواهد او را به قتل برساند؟! چراها شروع شد و نوعی تحرک برای روشن شدن مسائل میان عامه به وجود آمد. نتیجه زیادی نبخشید چون وسعت بیداری عامه مردم کم بود، لذا حضرت با شهادت این کار را کرد و با اسارت تکمیل شد. زینب کبری(س) با به عهده گرفتن سفر اسارت، اوضاع را تبیین کرد تا اینکه دنیای اسلام رفته رفته حرکت کرد. بعد از حادثه کربلا نهضت توأین شروع شد، حکومت فشار بیشتری آورد. جریان کشتار مدینه و پس از آن کشتار مکه پیش آمد. عامه مردم علیه حکومت بنی امیه شوریدند و یزید منقرض شد.

عاشورا سرمشق انقلاب اسلامی

نمونه عملی این بحث انقلاب اسلامی ایران بود. در انقلاب اسلامی تقریباً حادثه کربلا

تکرار شد با برخی تفاوتها، با خساراتی از نظر رقم و عدد بیشتر و از نظر اثر وسیعتر به دلیل اوضاع اجتماعی دنیا. اسلام در دنیا خرافه و تر قدیمی و کهنه تلقی می‌شد. نماز خواندن در مراکز عمومی عقب مانده بودن تلقی می‌شد. یک مسلمان مؤمن جرأت نمی‌کرد در سالن فرودگاه به نماز بایستد. حتی گناه ترک نماز را به دلیل افکار عمومی می‌پذیرفت. در زمان طاغوت یکی از مقامات یکی از کشورهای عربی در ماه رمضان به دیدن شاه آمده بود، برای او و شاه چای آورده بودند. این شخصیت بعدها برای من تعریف می‌کرد که آن روز فهمیدم که شما موفق خواهید شد. می‌گفت: به شاه گفتم ماه رمضان است، من مسافرم، شما مگر کسالتی دارید؟ در جواب من گفتم: مگر شما هم این خرافات را قبول دارید؟ رئیس حکومتی در کشور اسلامی احکام قطعی قرآن مثل روزه را قبول نداشت. شراب و قمار، عادی و معمولی بود و به حجاب هم اصولاً اعتقاد نداشتند وضعیت به گونه‌ای شد که از اسلام هیچ چیزی نبود. در مساجد فقط چند پیرمرد و پیرزن شرکت می‌کردند. در حوزه‌ها هم بحثهای فراوانی در باره مسائل اسلامی می‌شد البته نه برای جوابگویی به مسائل جاری حکومت اسلامی؛ حتی در اواخر رژیم سابق، قصد داشتند دیواری دور شهر قم، همانند واتیکان بکشند.

امام راحل (ره) با پیروی از امام حسین (ع) همه را بیدار کرد و امروز به نقطه‌ای رسیده‌ایم که اسلام نه تنها تر خرافی نیست بلکه بویژه پس از فروپاشی کمونیسم در شرق، اسلام در مراکز بزرگ علمی دنیا به عنوان تنها راه نجات بشریت مطرح است.

الآن اسلام در جمهوری اسلامی ایران حاکم است. اسلام در هیچ جای دنیا به اندازه این مملکت اسلامی حیات ندارد. آن گونه که اینجا حیات دارد، در همه دادگاه‌ها مبنا اسلام است، در مجلس، نمایندگان در چارچوب مقررات اسلامی سخن می‌گویند. در دولت آیین‌نامه‌ها در چارچوب مقررات اسلامی تهیه می‌شود. شورای نگهبان که برای کنترل قوانین مجلس شورای اسلامی انتخاب شده، بر اسلامی بودن قوانین نظارت می‌کند. در دستگاه قضایی، اسلام ملاک حکومت است. این حیات اسلام است یعنی جامعه بر اساس اسلام زندگی می‌کند.

امروز اسلام یک تز زنده شده است اگر بخواهند مجدداً او را بیمار کنند، ضعیف کنند و به مرگ منتهی بکنند به آسانی میسر نیست. این قبیل سمینارها برای همین امر تشکیل شده است که راه مراقبت و کیفیت مراقبت از اسلام شناخته بشود و ان شاء الله هیچگاه دشمنان نخواهند توانست حیات و حضور دین را از جامعه اسلامی بگیرند و به خواست خداوند این حاکمیت تا زمان حضور امام زمان (عج) به عنوان یک موجود زنده و بالنده حضور خواهد داشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی